

باقی نمی ماند و خوارج هم ابدأ پیدا نمی شدند .

چرا اینکار نشده است ؟ آیا بعقیده شما خلیفه چهارم صلاحیت قضاوت نداشته که عده بیشماری از علماء سنت و جماعت نقل کرده اند که افضیکم علی - حدیث نبوی است ؟؟ آیا ولی خون عثمان طلحه و زبیر وعایشه و معاویه بودند ؟؟ البتہ جواب منفی است . آیا برای رفع فساد خود شما اقرار ندارید که حضرت امیر المؤمنین مہمین به قتل عثمان را از لشکر خود در بصرہ خارج نموده ؟؟ آیا معاویہ بعد از بیعت اہل حلّ و عقد کہ یک نفر از مسلمین بودہ حق داشتہ کہ بیعت خود را موکول بہ تسلیم قتلہ عثمان نماید ؟؟ و حال آنکہ این تقاضا ابدأ مطابق قواعد شرع با و مر بوط نبودہ است .

آیا حضرت امیر علیہ السلام با رضایت خاطر حکم نامہ صفین را موشح فرمود ؟ بدلیل فرمایش ذیل جواب منفی است

آیا فریاد دوش امیر بودم و حال مامور شدم فراموش شدہ است ؟ (کنت امیراً و صرت ماموراً) فوق العادہ مایہ خوشوقتی است کہہ مندرجات ہمین نشریہ جواب تمام این سئوالات بہ نفع اہل بیت عصمت و طہارت و فرقہ ناجیہ شیعہ (امامیہ) است .

(اگر مقتضی بود کہ مباحثہ مذہبی و تاریخی بہ بحث نحوی

تبدیل شود عرض می کردم کہ کلمہ ابتداع غلط است و شاید

اما تاریخ تشیع

مقصود نویسنده ابتداع بوده است .

تشیع در دین مبین اسلام چیز تازه نیست کہ ابتداع شدہ باشد بلکہ همان مقررات قرآن مجید است کہ توأمأ با رویہ مرضیہ حضرت رسول اکرم صلوات علیہ و آلہ از حیث افعال و اقوال توسط حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام ضبط و حفظ شدہ و در زمان خلفاء ثلاثہ فقط خود و یاران و اتباعش از بنی ہاشم و غیرہ مانند حذیفہ الیمان و سلمان و عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد و عباس بن عبدالمطلب و عده دیگر بدان عمل مینمودند و ابدأ بہ عبدالہ بن سبا کہ مردی زندیق و یا یہودی است ارتباط ندارد و قرائن زیادی ہم در دست است کہ چنین شخصی بنام عبدالہ بن سبا در تاریخ وجود نداشته زیرا اگر وجود داشت با این حرارت میباید .

در جنگ صفین و جمل و خوارج آثاری داشته باشد و هیچیک از مورخین چنین چیزی را متذکر نشده است .

مجموعه این اصول و فروع بنورین نیرین حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام منتقل گردید البته در آن زمان (تا سال چهل هجری) که صدر اسلام بود اعمال و افعال حضرت رسول ص تا حدی مشهور خاص و عام و احتیاج به تبلیغ زیاد نداشت ولی از اوایل دوره معاویه که شروع به جعل اخبار گردید و اغلب اصحاب هم فوت کردند . **۳-۱۰۳. اجازه مدرسه فضیه قم**

و سیدین سندین هم از تبلیغ حقایق اسلامی بناچاری باز ماندند مگر نسبت باصحاب و خواص خودشان که در امر دین با آن مراجعاتی داشتند و سایر مسلمانان از ترس یا خوش آمد معاویه با آن رجوعی نداشتند .

اقوال و اعمال حضرت رسول ص بر مردم پوشیده شد البته حضرت سیدالسادین (ع) هم بطریق اولی به تقیه مأمور بودند و همچنین حضرت امام محمد باقر (ع) در اوائل عمر خود که دولت بنی امیه استحکام داشت قدرت (۱) تبلیغ احکام اسلامی را نداشتند تا اینکه در دهساله اخیر زندگانی خود شروع به تبلیغ و حضرت امام جعفر صادق (ع) در دهساله اول امامت خود تکمیل فرمود .

در اینموقع بود که سلطنت منصور عباسی دوانقی خلیفه دوم عباسی باوج اقتدار رسید و در نظر داشت که برای خلافت جنبه روحانی و سیاسی قائل شده و قسمت اول را با امام جعفر صادق (ع) واگذار و خود متصدی امور سیاسی باشد و برای قبولانیدن این مطلب

۱- در اینموقع که امویان ضعیف شده و بجز دفاع از خودشان بکاری نمی برداختند شروع به بیان احکام دین فرموده و همین رویه را حضرت امام جعفر صادق ع تا زمان تکمیل قدرت خلافت منصور عباسی تعقیب فرمود و در این مدت که جمعا از بیست سال تجاوز نمیکند مقررات اسلام به تشخیص و بیان این دو امام هم در کلیه بلاد اسلام منتشر گردید . رواة احادیث و کتب تنظیمه در این برهه از زمان جعفری نامیده شده است و یکدسته از احادیث هم از ائمه اربعه قبل حضرت علی امیرالمومنین و سید بن شبا بین حضرت امام حسن و امام حسین و حضرت علی بن حسین علیهم السلام در بین مردم انتشار یافته بود - وائمه بعدهم تا زمان غیبت کبری بخواس خود اسراری سپرده اند که مجموع این روایات بضمیمه قرآن مجید مقررات مذهب شیعه را تشکیل میدهد .

مدتها زحمت کشید و فوق العاده اصرار و التماس نمود و پس از یأس از عملی کردن این قضیه از روی لجاج و عناد خطاب بآن جناب اظهار کرد که حال دماغ تو و خودم را درقبال شیخ تیم و عدی بخاک میمالم (یعنی ابوبکر و عمر را برحضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح خواهم داد) تسنن از این تاریخ شروع گردید و باقوه قهریه حکومت عباسیه که متجاوز از سی کشور امروزی را در تحت فرمان داشته‌اند اصول اجتهادی علماء اربعه تبلیغ گردید. (مقصود منصور وروداً حضرت در دستگاه بود) بنابراین اصول سنی‌گری درقرن اول هجری ایداً سابقه نداشته و تازه از اوایل قرن دوم (اصول اربعه تسنن) بطریق فوق شروع شده است.

نویسنده قصد ندارد که قضایای مضحك (۱) و مباحثاتی که بین علماء و بزرگان دودسته برای حقانیت مذهب شیعه و بطلان رویه سنی بعمل آمده و در تواریخ ضبط است تذکر دهد.

ولی قضیه مرحوم علامه در مجلس شاه خدا بنده که آقای مردوخ آنرا معکوس کرده و بخرج ما گذارده‌اند زیلا درج میشود مرحوم علامه حلی طاب ثراه برای بحث در طلاق پادشاه سلطان محمد خدا بنده بسلطانیه مسافرت کرد و لدی‌الورود کفش‌های

۱ - معروف است که علامه حلی نسبت بمذاهب اربعه انتقادات زیادی کرده و فرموده است که شما وضوء را باهر مایعی جائز دانسته‌اید و حال آنکه بول حیوانات مایع است و هر پوستی را با دباغی پاک میدانید پس پوست سگ و ختر برهم ممکن است لباس نمازگذار واقع شود و سجده را بر هر چیزی مجاز میدانید پس اشیاء پست هم (...). قابل سجده است و با انکار علماء اهل تسنن عین فتاوی ابوحنیفه را از کتب آنان خوانده است. جماعت یعنی پیرو اشخاصی که بعد از فوت حضرت رسول (ص) در سقیفه جمع و خلیفه معین نموده‌اند - و حال آنکه اساساً معنی خلیفه معارض با این عمل است - زیرا خلیفه یعنی باقی گذارده - کسی را که مردم انتخاب کنند که باقی گذارده حضرت رسول (ص) نمی‌شود - بلکه اگر حاکم و امیر و پادشاه اسم گذارده بودند با این طریقه زیادتر مناسب داشت.

تسنن یعنی پیرو آن اعمال حضرت رسول ص و حال آنکه ما در پیروی آنحضرت از حیث اعمال با آنان شریک هستیم و در این باب اختلافی نیست ولی اهل تسنن فعلی اعمال و اقوال خلفاء را با تصریح باینکه برخلاف امر حضرت رسول ص است متبع میدانند و این رویه فرع زاید بر اصل خواهد شد - باوامر عمر راجع بحج تمتع - متعه - بستن دستها در نماز توجه شود.

خود را در زیر بغلش پنهان نموده و وارد مجلس شد علماء و رجال اهل سنت و جماعت که سر تاسر مجلس سلطنتی را اشغال نموده بودند موقع را مغتنم شمرده و این رویه غیر مؤدبانانه را مورد طعن و شماتت قرار دادند علامه حلی ازین عمل معذرت خواست و گفت :

چون در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یک نفر حنبلی کفش او را دزدیده بود و حالیه هم عده ای از آنان در این مجلس هستند ناچار باین اقدام حنبلی ها تعرض نمودند که معلوم میشود شما نه فقط اطلاع فقهی ندارید بلکه اطلاع تاریخی هم ندارید زیرا حنبلی در زمان حضرت رسول (ص) وجود نداشته اظهار داشت معذرت میخواهم که اشتباه کرده ام حنفی بوده است حنفی ها بر آشفندند که باز معذرت خواسته و مالکی را متهم نمود این دفعه مالکی ها تعرض کردند که باز از فراموشی خود بعلت خستگی راه عذر خواسته و شافعی را دزد کفش دانست که آنان نیز به عدم وجود شافعی در آن زمان مدافعه نمودند در این موقع علامه حلی ماژند یک سردار فاتح عموم فرق اهل تسنن را مخاطب قرار داده و فرمودند آقایان خود در محضر سلطان و رجال ایران اقرار آورید که در زمان حضرت رسول ص مذهب شما وجود نداشته ولی خوشبختانه مذهب ما که صرفاً پیروی از علی بن ابیطالب (علیه السلام) است وجود داشته و بوسیله اشخاصی که هیچ سنی آنها را تکذیب نکرده و نمیکنند (حضرت امام حسن - امام حسین - علی بن الحسین - محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم تبلیغ و تدریس و تألیف و تدوین شده است و سپس مسئله طلاق را که بدون رجوع و طلاق ثانوی و رجوع ثانوی طلاق ثالث تحقق پیدا نمی کند حل فرموده و در فروع فتاوی اهل جماعت که وضو را با هر مایعی جائز و پوست حیوانات نجس العین را با دباغی ظاهر و سجده را بر هر چیزی جائز تشخیص داده اند و بعضی امور دیگر انتقاداتی فرمودند که از موضوع این کتاب خارج است) آقای مردوخ ما و شما در نتیجه موافق هستیم و آن اتفاق اسلام از امروز به بعد است.

اما چون تقریباً شیعه گری را بدعت جدید دانسته اید بدون اینکه به پیروان جماعت و اهل تسنن جسارت نمایم تاریخ هر دو قسمت را در نظر شما جلوه گراختم .
اما خروج سلیمان خزاعی و مختار بن ابوعبیده ثقفی ابدأ جنبه تبلیغاتی شیعه را

نداشته که آقای مردوخ دستاویز قرار داده است بلکه فقط وجهه نظر آنها خون خواهی و کینه جوئی از عیداله زیاد بوده (۱) و محمد حنیفه را هم هیچیک از فرق شیعه محمد مهدی نخوانده است و نامبرده بر حسب اجازه حضرت سجاد (ع) مختار را در امر خون خواهی تأیید کرده است نه تکذیب یا للعجب طلحه و زبیر و عایشه و معاویه حق خون خواهی عثمان را داشته اند ولی شیعه آل علی با اجازه برادر حضرت امام حسین ع که تلویحاً از طرف حضرت سجاد علیه السلام هم تأیید کردیده حق انتقام را نداشته اند؟؟

و منشأ کلمه رافضی نسبت به شیعه امامیه مربوط به فرمایش زید بن علی بن الحسین (ع) بایعتمونی ثم رفضتمونی یعنی بمن بیعت گردید و بعد ترکم کردید نیست بلکه رافضی از مختصرات اهل جماعت است و قصدشان از اطلاق این کلمه آنست که این فرقه از حق منحرف شده اند که مذاهب تاسیسی امراء عباسی را قبول ندارند.

آقای مردوخ اشتها فضل حضرت علی (علیه السلام) بر خلفا را بحکم مامون قلم داد کرده و حال آنکه مطابق فرمایشات خود خلفاء ثابت و محقق و هیچیک از علماء و فضلاء و کلیه فرق اسلامی در آن تردید نکرده اند چنانکه خود منادی اتحاد هم در صفحات کتابش نقش نموده است - فرمایش ابوبکر اقیلونی و علی فیکم - (اولا علی لهلك عمر) محمود غزنوی (۲) هم شیعه بودنش خلاف واقع است که اقدام بجمع اخبار شیعه کرده باشد و این ادعا در هیچ کتابی نوشته نشده است بلکه در تواریخ خلافتش ثابت است زیرا

۱- محمد حنیفه نه خود دعوی امامت داشته و نه شیعیان عراق چنین تبلیغی کرده اند بلکه سلیمان رئیس توابع شیعه کوفه بقصد انتقام خروج و بدرجه رفیقه شهادت رسیده است. اجازه محمد حنیفه به مختار برای انتقام آل رسول ص از بنی امیه به موجب احاله حضرت علی بن الحسین ع بوده و این رویه که در امور فامیلی همیشه برادرزاده از عمو احترام و هر مطلبی را بنظر او و امیکندارد تازگی ندارد و فعلاً هم معمول است.

۲- بزرگترین اقتراء تصدی سلطان محمود غزنوی بجمع اخبار شیعه است و حال آنکه غزنین و افغان همیشه مرکز اهل جماعت بوده و در هیچ تاریخی شیعه آل محمد (ص) در آن سامان آزادی زندگی عادی نداشته تا چه رسد بقویت از طرف سلطان وقت - دلیل قاطع سنی بودن محمود غزنوی آن است که کلیه اهالی بلاد هندوستان که بدست آن پادشاه مفتوح شده سنی هستند و شیعیان آن حدود عده قلیلی که مساوی سایر بلاد سنی نشین بیش نیستند میباشند اگر سلطان فاتح شیعه بود باید مطلب بعکس باشد. اخبار شیعه توسط اشخاصی جمع آوری شده که قرنها قبل از تولد غزنوی فوت کرده اند.

همین محمود غزنوی بود که يك عمر ابوعلی سینا را برای داشتن مذهب تشیع تعقیب کرده است - نامه دانشوران دهخدا و حبیب السیر.

قسمت اعظم اخبار شیعه امامیه در اواخر زمان بنی امیه و اوایل بنی عباس از طرف دو امام برحق امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام رسیده است و قسمتی هم قبل از آن تاریخ و بعد از آن توسط سایر ائمه علیهم السلام بخواص اصحاب دوستان سپرده شده بوده است.

عزاداری امام حسین و تتبع آن در زمان دیالمه و وقایع تهاجم اهل سنت را به شیعه متذکر شده که هیچگونه دلالتی بر حقانیت و بطلان دسته دون دسته دیگر ندارد - چنانکه رسمیت مذهب شیعه در ایران نظیر همان رسمیت مذهب تسنن در کشور عثمانی قدیم میباشد - بنابراین مذهب شیعه که عیناً پیروی از بیان و رویه و اعمال حضرت رسول ص است، و توسط حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و علی بن الحسین علیهم السلام بامامین همامین باقرین رسیده و آنان از موقع ضعف مخالفین استفاده کرده و تا حد امکان نشر داده اند مذهب تازه نیست بلکه تنظیم قواعد تسنن (۱) و بستن باب اجتهاد که از اعجاب قضایای عالم است تازگی دارد (زیرا ممکن است در عالم اعلم و افهم و اعرف از علماء اربعه هم یافت شود) که تحقیقاً بشهادت کلیه تواریخ در سال ۱۲۳ هجری بیعد شناخته شده است و مستند اخبار و اعمال جماعت و سنت سایر اصحاب حضرت رسول (ص) و اقوال عایشه ام المومنین است که ما ابتدا با آنان سوء نظری نداریم ولی باتفاق کلیه فرق اسلام این روایت با اهل بیت طهارت که آیات قرآن بر ولایت (۲) و طهارتشان دلالت دارد نمیرسند اینک مبنای اختلاف خاصه با عامه

اولا کلمه عامه را بطوریکه آقای محمد مردوخ عبارت از عامه اسلام دانسته مورد قبول نیست و معنی دیگری دارد که چون ما در مقام عقد پیمان اتفاق هستیم

۱ - اهل تسنن معتقدند که اجتهاد در دین اسلام یعنی استخراج و استنباط احکام تکلیفیه اعم از عبادات و معاملات و سیاسات توسط علماء اربعه آنان بعمل آمده و کلیه مسلمانان تا طلوع قیامت باید پیرو همین چهار نفر باشند و بس.

۲ - هیچ سنی در شرح نزول آیه شریفه ولایت در شأن حضرت علی علیه السلام بسبب اعطاء

(عامه یعنی عوام الناس)

از بیان آن خودداری میشود و احتجاج شیعه بولایت خاصه آیه شریفه انما ولیکم الله و آیه تطهیر و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و آیه مباحله و قضیه غدیر خم و رویه کلیه انبیاء و قاعده لطف و عقل سلیم است
که این مختصر گنجایش شرح و بسط تمام آنها را ندارد فقط در قسمت اخیر قدری مذاکره میشود - مطابق عادیات بشر هیچ عاقلی اداره مؤسسات مهم و بزرگ خود را بدون متصدی و مهندس موکول بنظر افراد عادی و کارگران آن موسسه نکرده و بحال خود نمیگذارد .

بلکه از بین عمال و معاونین و اتباع خود متخصص محل اطمینان و شریفی رادر نظر گرفته و مأمور نگاهداری تاسیس خود مینماید .
تا از حوادث اتفاقیه آن تاسیس را محفوظ و نواقص را که در عمل ظاهر میشود مرتفع نماید .

آیا بنای اسلام کمتر از اینگونه تأسیسات است ؟
آیا عقل و ادراک حضرت رسالت پناهی این موضوع را تشخیص نداده بود و یا با تشخیص بآن توجه نفرموده بوده است ؟
و با فرض عدم توجه آیا این بی اعتنائی عمدی بوده یا اشتباهی ؟
بدیهی است عدم توجه عمدی قصور در تبلیغ رسالت است و عدم توجه اشتباهی مخالف آیه شریفه (وما هو الا وحی یوحی) است .

انگشتر بسائل در نماز تردید نکرده است . و همچنین در نزول آیه تطهیر هنگام روزه گرفتن آنحضرت و حضرت زهراء و حسنین و اطهار با آب و دادن غذای خودشان بفقیر و اسیر جنگی اسلام - و در تطبیق آیه مباحله از طرف حضرت رسول ص بر خود و این چند نفر کلیه فرق اسلام متحد القول میباشند جز آقای مردوخ که علاوه بر انکار این فضائل انواع توهین را در عبارات خود از آن جناب نموده است کسی را که خدا در قرآن تطهیر کرده مردوخ میگوید در جاریه خمس بر خلاف حکم شرع تصرف نموده است - کسی را که پیغمبر نفس خود خوانده و عملش بموجب آیه مباحله امر الهی بوده مرتکب مزلات میدانند - کسی را که خدا ولی مؤمنین خطاب کرده مرتکب گناه میدانند .

پس با این استقامات انکاری باید معتقد شد که علی التحقیق حضرت رسول اکرم صلوات اله علیه برای حفظ دین و سیانت احکام از خلط و مغالطات و بیان تکالیف مأمور وقائم مقام خاصی گماشته است که نامش (خليفة الله) است .

بعد از فراغ از ثبوت اصل قضیه که لزوم نصب خلیفه باشد از بزرگان درجه اول مسلمین و اقرباء حضرت رسول اکرم (صلی اله علیه واله وسلم) حال به بینیم چه کسی تعیین شده است .

§ ۳-۱۳-۳۰-۱۳-۱۳: اخذ مدرسه لایفه لم

ابوبکر صدیق - و عمر فاروق - و عثمان ذوالنورین که در علو مقامشان ما را هیچگونه سخن نیست نمی توانند خلیفه باشند زیرا مناسفانه هر سه نفر از افراد جیش اسامة بن زید و از مدینه خارج و مترصد حمله بشام بوده اند و حضرت رسول در حال کسالت این لشکر را تجهیز و متخلفین از این جیش را لعن فرموده است .

و البته در تخلف این سه نفر که علقه به پیغمبر را عذر موجه خود دانسته اند و ما هم ارفاقاً للخضم قبول داریم بحث نمی کنیم ولی قدر مسلم لیاقت و صلاحیت این سه نفر در قبال اسامة بن زید تحت الشعاع بوده و هیچکس نمیتواند در این باب تردیدی نماید - و اسامة رئیس آنان چنین ادعائی نکرده است .

حال بعد از استثناء قطعی خلفاء ثلاثه کدام یک از اصحاب میتواند چنین ادعائی نمایند ؟

خبری که فاروق نقل مینماید (الائمة من قریش) مؤید نظر ما است زیرا مقصود از قریش خانواده و فامیل آنجناب بوده بدیهی است که بهمین قاعده اقرب خاندان را باید خلیفه شناخت .

با اعمال و آثاری که اعم از قضیه غدیر خم و آیه مباهله که علی را نفس پیغمبر دانسته و آیه ولایت و آیه تطهیر که مورد تشکیک و تردید احدی نیست آیا باز باید نص دیگری را در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) جستجو نمود ؟؟

دیگر آنکه مردوخ میگوید عبدالله (۱) زیر بعاویه نوشته چون پیغمبر خلیفه تعیین

۱- اهل تسنن معتقدند که حضرت رسول (ص) خلیفه نصب فرموده است آیا هیچ پیغمبر

نکرد توهم خلیفه معین نکن ولی توجه نداشته که مکاتبه عبدالله زبیر با معاویه که هر دو میخواستند از اثبات عدم نصب خلیفه برای حضرت رسول (ص) سوء استفاده نمایند هیچ سندیتی ندارد.

زیرا این زبیر هم برای مقصد آتیه خود مشغول زمینه سازی بوده است - و اینگونه مطالب هم نه باطلاع عموم مسلمین میرسیده و نه کسی با استبداد معاویه قدرت مخالفتی داشته است و در نظر ما هر دو نیز خوارج محسوب اند که بر روی خلیفه پیغمبر در جنگ جمل و صفین شمشیر کشیده اند .

(الاثمه من قریش) چنانکه گفتیم مؤید ما است و خود شما هم که مقام قرب را اقرار کرده اید .

عدم قبول فوری دعوت اهل بصره و کوفه و مصر از طرف حضرت امیر جبهه خلافت برای این بوده که امروز بعد از ۱۳۵۰ سال آقای مردوخ نتواند او را متهم به اشغال خلافت با زور نماید و میخواست همه تمام اهل حل و عقد در خلافت او اتفاق نمایند چنانکه

اولوالعزمی را سراغ دارید که خلیفه نداشته باشد - آیا خلافت فقط حکومت و امارت است که هر کس را مردم خواسته باشند بر این کار بگذارند - یا امارت توأم با پیشوائی دینی است قطعاً هر عاقلی که بیغرض باشد شق دوم را انتخاب میکند - آیا مضحك و قبیح نیست که مردم پیشوای دین انتخاب کنند و صاحب دین (خدا) و آورنده دین (رسول) را بدون دخالت بدانند - بر فرض تسلیم بنام این مقدمات آیا مردم نباید فردا کامل و افضل و اقدم و اقرب را برگزینند؟

با اینکه با اتفاق کل مسلمین چنین فردی وجود داشته است .
عمر بحدیث الاثمه من قریش در سقیه انصار را از خلافت بی بهره دانست .
مردوخ از نامه عبدالله زبیر که بمعاویه نوشته و اظهار کرده که پیغمبر خلیفه تعیین نکرد تو هم خلیفه معین نکن معاویه جواب میدهد ابوبکر تعیین کرد یعنی عمر را بمسند نشانید منم یزید را بخلافت میگمارم - احتجاج بعدم تعیین خلافت خاصه حضرت امیر المؤمنین ع نموده است خلاصه بدلیل اظهار شخص مردود و مغرض مطلب باطل دیگری (عدم تعیین علی ع) را نتیجه گرفته است .

آقای مردوخ ثبت العرش ثم انقش - عبدالله زبیر چه موقعی از اعراب را دارد که اظهارش دلیلی بشود - خود شما که عایشه را در جنگ جمل متمسک بتوبه میدانید و عقیده دارید که حضرت امیر در قلع و قمع ناکین ذی حق بوده پس عبدالله که از محرکین اصلی عایشه و ملامت کننده پدرش در ترک جنگ باعلی بوده باید حتماً جزو خوارج از دین محسوب داشت .

خلافت ابوبکر مورد انتقاد شده زیرا یکمرتبه بیعت واقع نشده است .

اماتعین حکم برای اختلاف با معاویه بهدسیسه و رشاء نسبت باهل کوفه بوده و حضرت امیرالمؤمنین (ع) اجباراً حکمنامه را موشح بوده است.

و بهمان دلیل که میگوئید خلافت از عطایا و مواهب الهی است - مردم نمیتواند آنرا بکسی تقدیم کنند. پس باید در کلام خدا و رسول ص صاحب آنرا یافت نه در بیعت سقیفه و نیز بعد از قتل عثمان عدم قبول بیعت بدون حضور طلحه و زبیر برای این بوده که بیعتش مانند بیعت ابوبکر بدون حضور علی (ع) و عده از رجال مسلمانان واقع نشده باشد و تصور شود که چون اکثریت بیعت کرده بودند اقلیت از ترس اطاعت کرده باشند ؟

اگر بیعت امت کاشف از رضای خدا و رسول است و بعبارة ، اخیری دلیل حقانیت هر امری وقوع آن باشد پس تمام فجایعی که در دنیا از ارتکاب جنایت قایل نسبت بهابیل و قتل عمروعثمان وعلی و حسن و حسین سلام الله علیهم واقع شده طبق رضای الهی بوده و قتله آنان را گناهی نیست - العیان بالله

و حال آنکه ما و شما اتفاق داریم که این اعمال ظلم بوده است .

اما از احتجاج آقای محمد مردوخ به نهج البلاغه (۱) و تسلیم باینکه بیانات و مضامین عالیّه آن از طرف ذات اقدس شهرباری یعنی مولای متقیان صادر شده و از

۱- حضرت امیرالمؤمنین در مسجد کوفه خطبه ششقیه را انشاء فرموده و جمعی از اصحاب و رجال من جمله عبدالله بن عباس حاضر بوده است - و بواسطه نهایت تأثر حقیقت مافی الضمیر خود را از بطلان خلافت ابوبکر و عمروعثمان ظاهر کرده است - و بعد متوجه میشود که ممکن است مردم جاهل و عوام خاصه با دسایسی که معاویه در بین مردم داشت اهانت بشیخین و عثمان بهانه قرارداد شده لذا جلوسخن خود را گرفت و خاموش گردید ابن عباس عرض کرده که افاضه خود را با ادامه فرمایشاتان تکمیل فرمائید جواب فرمودند که افسوس از نهایت تأثر حقایقی اظهار شد که شبیه ششقه شتر بود که فارسی آن گوش است مقصودش آن بوده که همان طور که شتر غذا را از حلقوم بدهان آورده و دوباره فرو میبرد منم ناچارم که بقیه مطالب را فرورم - بعدها مکرر از ابن عباس شنیده شده که هیچ تأسف و حزنی در زندگی برای من از محروم ماندن شنیدن بقیه این خطبه اتفاق نیافتاده و بهمین جهت این خطبه بششقیه معروف شده است .

بیان مجملی که معنی دیگری دارد استفاده نموده فوق العاده خوشوقت شدم .

چه تا به حال هر وقت در این مقام شیعه به نهج البلاغه استناد جسته سنی ها صدور آنرا از طرف حضرت علی (ع) انکار و نهج البلاغه را از مؤلفات سید مرتضی رحمة الله علیه دانستند .

حال مفاد قسمتی از متن یکی از خطب این کتاب مستطاب را که موسوم بخطبه شقشقیه است از نظر عموم مسلمین میگذرانم ... اما والله لقد تقمصها فلان وهو يعلم ان محلی منها محل القطب من الرحا - ابوبکر خلافت را مانند جامه پوشید و حال آنکه میدانست مقام من نسبت بخلافت محل قطب از آسیا است سیل علوم از من جاری میشود و مرغ بمقام شامخ من نمیتواند پرواز نماید .

یعنی بهر حال باید خلافت پروانه وار دور من بگردد اگر قرابت شرط است من ند فقط اقربم بلکه نفس پیغمبر منم (آیه مباهله)

اگر فضیلت شرط است افضل منم - اقیلونی و علی فیکم (ابوبکر) - لولا علی لهلك عمر (عمر) - اگر شجاعت شرط است اشجع منم اگر قدمت در اسلام شرط است اقدم منم اگر ولایت و طهارت شرط است بحکم قرآن اولی منم - نزول آیات شریفه انما ولیکم الله و تطهیر برای علی (علیه السلام) از بدیهیات اولیه اسلام شده و هیچ سنی تردید نکرده است .

و سپس مشقات خود را در دوره خلافت اولی متذکر و میفرماید خار بگلویم فرو میرفت و شیشه بچشمم که میراث خود را در معرض غارت میدیدم که یا باید با شمشیر برای گرفتن حق خود قیام کنم و یا صبر کنم بهر حال صبر کردم ولی تعجب این است که ابوبکر در حالت حیات خود بواسطه سنگینی بار خلافت و وجود مثل منی در امت اظهار عجز و اقاله مینمود اما در حین فوتش خلافت را بدیگری واگذار کرد و دومی با حالت عصبانی دائمی و خشونت مخصوص رفتار کرد .

قسم بخدا که مردم در خبط و اشتباه و تلون و اعتراض بودند و این کار یعنی خلافت ابوبکر و عمر عملی نشد مگر بواسطه قرارداد مخفی که باید پنوبت پستانهای خلافت را

یک‌کده مکیده و حکومت را مورد استفاده قرار دهند. باز صبر کردم و در این دوره‌های تاریک پیران مردند و جوانان پیر شدند و اطفال بمرحله رشد رسیدند تا اینکه دومی هم راه خود را گرفت و خلافت را بشوری جمعی گذارد و من را هم یکی از اعضاء شوری قرار داد فریاد از این شوری (۱) که مرا با اینکه طرف مقابل اولی بودم در مقابل این اشخاص

۱- عمر وصیت کرده بود که یکی از شجاعان خشن آن زمان (ابودجانه) با پنجاه نفر مسلح علی بن ابیطالب علیه السلام و عثمان و سعد و قاص و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف را در محلی جمع و سه روز مهلت بدهد که از بین خود یک نفر را بخلافت انتخاب کنند و در صورت عدم توافق هر شش نفر را بقتل برساند تا مواجبات انتخاب خلیفه بین مردم فراهم شود و در صورتیکه یک نفر و یا دو نفر تخلف نمودند مجاز است که آن دو نفر را بکشد.

چون طبق نقل تواریخ کینه و بغض طلحه و سعد و قاص نسبت بحضرت امیر مسلم و معروف بود و بین عبدالرحمن و عثمان هم قرابت سببی صهریت موجود بوده لذا عمر با این ترتیب عثمان را بخلافت گماشته و مقصودش از کشتن دو نفر علی و زبیر بوده است چنانکه در شوری طلحه و سعد آراء خود را بشما و عبدالرحمن داده و از مجلس خارج شدند و زبیر که پسر عمه حضرت امیر بود آنهم تعصبا رأی خود را تقدیم علی نمود و با این ترتیب با اکثریت چهار نفر امر بر عثمان قرار گرفت و حضرت امیر هم برای حفظ جان خود از روی تقیه بعثمان بیعت کرد. هیچ مورخی که تاریخ اسلام را نوشته باشد از تحریر این مطلب خود داری نکرده است که موقع عقد مواخات بین مسلمانان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برادر خود قرارداد و هیچ مورخ سنی انعقاد عقد مواخات بین حضرت رسول و ابوبکر را ادعا نکرده - آقای مردوخ یار غار بودن را با مواخات خلط کرده است که مورد انکار هیچ فرد از شیعه نیست چنانکه همسفر دیگری هم داشته اند که بعد از ورود بغار شترهای آنان را برای چرا برده و بر حسب دستور بعد از سه روز بدر بغار آورده است.

علی نفس پیغمبر است اگر علی خیانت کرده باشد پس خیانت رسول هم امکان پذیر است و حال آنکه قرآن حکایت دارد و ما عوالات و وحی یوحی.

حضرت رسول (ص) برای اینکه در معنی ولایت بعد از وفاتش تشکیک نشود قبلا ولایت را تفسیر فرموده است اولی با نفسکم منکم یعنی من در تصرف امور شما از خود شما سزاوارتر نیستم جواب عرض کردند بلی بعد فرموده پس هر کس من مولای او هستم علی مولای او است آیا دوستی بین افراد عادی چنین معنائی دارد؟ البته جواب منفی است.

آیا رفع کدورت بین علی و خالد - خیمه مخصوص برای انعقاد بیعت میخواست - و هیچ‌کس تا هفتاد هزار نفر مسلمانان باید بعلی بیعت کنند تا رفع کدورت خالد بشود - این ترهات مضحک را تا بحال کسی ننوشته است.

معنی عبارت مردوخ آن است که چون در تواریخ نوشته اند و واقعیت هم دارد ماهم عقیده بصحت آنچه واقع شده است داریم - بنا بر این عقیده پس هر چه در دنیا واقع شده صحیح بوده است و غیر از مردوخ هیچ یک از عوام اهل جماعت هم چنین عقیده ندارد.

گذارد - یکی از افراد بکینه قدیمی خود رجوع کرد - سعدوقاص - و دیگری رعایت داماد خود را کرد - عبدالرحمن عوف تا اینکه سومی بر مرکز خلافت تکیه زد و بیت المال را در بین طایفه خود مانند علف بهار در بین شتران تقسیم کرد - لذا اکثر امت بر او شوریده و بقتلش رسانیدند و سپس تمامی مهاجر و انصار بدون اختلاف دور من جمع شدند و بخلافت من بیعت نمودند .

اما افسوس که بلافاصله شیطان بر آنان مسلط و وادارشان کرد - که عده نقض بیعت کرده جنگ جمل را بوجود آوردند و عده فسق و رزیده و جنگ صفین را دائر نمودند .

دسته دیگر از دین خارج شده و وقعه نهروان را تشکیل دادند لیکن قسم بخدا که اگر حجت از جهة وجود ناصر و یاران بر من تمام نبود افسار ناقه خلافت را برگردنش انداخته و بحال خودش وامیگذارم .

و این دنیا که در نظر مرتکبین اعمال فوق این اندازه عزیز و ارجمند است در نظر من بقدر يك مدفوع بز ارزش ندارد .

آقای مردوخ تصور میکنم که جناب عالی در مفاد این بیانات عالیه تعمق نفرموده باشید تا دریابید که کلیه دعاوی شما را خود آنجناب ابطال کرده است زیرا حق خود و تقیه و عدم وجود ناصر را دلیل سکوت خود قرار داده است و ما هم چون بدعوت شما در مقام اتفاق هستیم تمام مفاد این خطبه را ترجمه نکرده و در دست فارسی زبانان نمی‌گذاریم تا از اتفاق با شما ابدأ سربار زنند ولی اجمالاً شکایت از دوره خلفاء ثلاثه و مطالبه خلافت بلافضل را در جواب اظهارات شما مجسم نمودم تا در آتیه در مرقومات خود دقت زیادتری نمائید .

اما خواستن دوات و قلم

در موقع خواستن قلم و دوات که عمر کتاب خدا را کافی دانسته عبارت دیگری هم دارد (این مرد ، هذیان میگوید) و ابوبکر هم مقام اخوت نداشته بلکه اخوت مخصوص حضرت علی (ع) است و غیر از آقای مردوخ هیچ کس در عقد اخوت حضرت

رسول (ص) با علی (ع) تردید نکرده است .

البته ما هم یارغار بودن و دوستی ابوبکر را تردید نداریم .
و در فرمایشات حضرت هنگام فوت مطلب دیگری هم بوده که شاید منادی اتحاد
فراموش فرموده‌اند (من از دنیا می‌روم و دو چیز سنگین و بزرگ را در بین شما می‌گذارم
کتاب خدا و خانواده خود و این دو باهم توأم‌اند تا بر من وارد شوند)

اما تحصیل توصیه بتذکر عباس

علی با احراز مقامات عالی در اسلام که قرآن و احادیث نبوی و مشاهدات اصحاب
بوده تصور اینکه دیگری در مقابل او عرض اندام نماید نمی‌نموده است تا تحصیل
توصیه جدیدی نماید

اما نسبت بدخالت علی (ع) در یکی از جواری خمس بدون اجازه بعبارت
مهم‌تر (خیانت در امانت) این جمله نه فقط کذب و افترا است بلکه موجب تأسف تمام
فرق چهارگانه سنی است . (نعون بالله من ذالك)

قضیه غدیر خم و تفسیر آن از طرف آقای مردوخ براینکه برای رفع کدورت علی
(ع) و خالد بن ولید بوده یضحك به‌الشکلی است بی‌هوده سخن باین درازی حضرت رسول ص
هیجده تا هفتاد هزار نفر قافله حجة الوداع را در آن صحرای بدون آب و علف فرود آورده
و از جهاز شتر منبر ساخته و علی را بالای منبر برده و فرموده است هر که من مولای
اویم علی هم مولای اوست خدایا یاران او را یاری کن و دشمنان او را مخدول کن - و
سبس خیمه جداگانه برای او رزه و مسلمین را امر به بیعت او نموده است .

و اول بایع عمر بن الخطاب است که در حین بیعت گفته یخ بیخ لك یا علی اصبحت
مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه آیا حضرت رسول ص برای رفع کدورت خالد از علی این
دستگاه را فراهم نمود؟

آیا ممکن نبود که حضرت رسول ص خالد را که یکی از اتباع اوست امر بدوستی
علی (ع) نماید؟

اگر نعون بالله علی چنین خیانتی کرده و جاریه خمس را برای خود اختصاص

داده بود چه ربطی بخالد داشته و مربوط به بیت‌المال بوده و خالد هم با دادن گزارش بحضرت رسول ص وظایفش انجام شده بود. حیف است که این ترهات از قلم يك فرد از افراد مسلمین طراوش نماید . و کسی را که خدا تطهیر و رسول نفس خود خوانده‌متمهم نمایند ؟

اما تطبیق عقاید عامه در امر خلافت با تواریخ و واقع یعنی آنچه عمل شده قطعاً موجب اعتبار آن نمی‌شود زیرا در تواریخ واقعات خطاء بسیار یافت میشود و ما وقوع آن اعمال را انکار نداشته‌ایم .

بلکه از وقوع آنها شکایت داریم اما تطبیق خلافت (۱) با عقل (۲) و نقل بشرحی که قبلاً توضیح داده‌ایم کاملاً معکوس و عقل و نقل فقط مؤید معتقدات و پیروان علی (ع) است .

نقل تفصیل بیعت با ابوبکر و اسن بودن او مورد انکار نبوده و

خلافت ابوبکر

از موضوع بحث خارج است. ولی چنانکه گفتیم: اسبق بودن او

در قبایل علی ع که سهل است بلکه فضل او در مقابل اسامه هم مخدوش و این مطلب مطابق بیان خود ابوبکر (اقیلونی و علی فیکم) چه او یکی از لشکر اسامه بن زید بودن ثابت و محقق است. اما نامه بانزاکت علی بمعایه و اقتداء در نماز بخلفاء محمول بر تقیه است چه معاویه از مکاتبه با حضرت میخواست که دست آویزی یافته و مردم را براو بشورانند و در هیچ غزوه هم در زمان خلفاء شرکت نفرموده چنانکه در تواریخ دعوت آن جناب بدفع اشعث و عدم اجابت او ضبط شده ولی از آنجائیکه حل و فصل امور مسلمین و وظیفه حتمی و خلیفه واقعی بوده برای اینکه اختلالی پیش نیاید در کلیه امور طرف شور بوده است.

۱- تطبیق با نقل اگر مقصود نقل از حضرت رسول (ص) و یا اصحاب از آنحضرت است که

آنچه گفته و نوشته شده مربوط بعلی (ع) و ولایت خاصه است .

و راجع بخلافت شیخین و عثمان چنین خبری شنیده نشده تا چه رسد بصحت آن. بلکه غیر از مردوخ کسی چنین ادعائی نکرده است و اگر مقصود تاریخ است که وقوع خلافت خلفاء را ضبط کرده که سندیت ندارد . زیرا خلافت معاویه و یزید را هم ضبط کرده است .

۲- اما تطبیق با عقل که عقل اجازه نمیدهد سازمان اسلام بعد از حضرت رسول ص بدون

سرپرست باشد و خدا و رسول اداره و ابقاء آن را بمردم واگذارده باشند .